

## ولادت خواجو به روایت خواجو

محمود مدبری

استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان  
modaberi2001@yahoo.com

### مقدمه

کمال‌الدین محمود خواجوی کرمانی (۶۸۹-۷۵۳/۷۵۰) شاعر برجسته نیمه اول قرن هشتم هجری و صاحب دیوان اشعار و خمسه است. او از پیروان خاص نظامی گنجوی در خمسه‌سرایی به شمار می‌رود و این مجموعه شامل روضه الانوار، کمال‌نامه، گوهرنامه، همای و همایون و گل و نوروز است. مثنوی گل و نوروز در وزن و تقلید خسرو و شیرین نظامی سروده شده و مشتمل است بر بیش از ۵۰۰۰ بیت و همچون همای و همایون و روضه الانوار از بهترین سروده‌های خواجو به حساب می‌آید، که به قول خودش در سال ۷۳۶هـ و در آغاز به نام تاج‌الدین عراقی وزیر (خواجو، ۱۳۷۰: ۴۸۳) و در خاتمه به نام امین‌الدین کازرونی (همان: ۷۰۳) سروده است. خواجو پس از پایان یافتن داستان و در انتهای کتاب، به چند موضوع درباره خودش می‌پردازد. از جمله مطلبی را تحت عنوان «در تاریخ ولادت خویش گوید و نمودار اوضاع فلکی در وقت ولادت و نکوهش دوران افلاک» می‌آورد که از بیت ۴۸۸۱ تا بیت ۴۹۶۱، یعنی ۸۱ بیت، را در بر می‌گیرد. این ابیات را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

– نخست ۱۹ بیت درباره موضع ماه و خورشید در زمستان و

۱. به روز جیم و از مه دال رفته  
و گر خواهی که روشن‌تر بگویم  
دوشش بر هفصدوسی گشته افزون
- ز هجرت با و میم و ذال رفته  
غبار فکرت از طبعت بشویم  
به پایان آمد این نظم همایون  
(خواجو، ۱۳۷۰: ۷۱۴)

- موقعیت ستارگان زهره، مریخ، زحل، مشتری، بروج نسرين، حوت، فرس، و رأس الغول که مقدمه‌ای برای استقرار ستارگان و صور فلکی در زمان تولد اوست.
- دوم، مطلب اصلی است در ۱۸ بیت که از بیت شماره ۴۹۰۰ شروع و به ۴۹۱۸ ختم می‌شود. در این ابیات خواجو با توجه به مباحث نجومی و احکام نجوم، به تاریخ تولد خود و تطبیق تقویم‌های هجری قمری، رومی یا اسکندری، یزدجردی و ملکشاهی می‌پردازد، که بر طبق آن، وی در شب یکشنبه بیستم ذی‌الحجه ۶۸۹ هجری قمری، مطابق با ۱۶۰۲ رومی و ۶۵۹ یزدگردی و هفدهم دی‌ماه ۲۱۲ ملکشاهی به دنیا آمده و پدرش نام «محمود» بر او نهاده است؛ در حالی که شمس در حضيض خود، یعنی برج جدی، و زحل در هبوط خود، یعنی حمل، قرار داشتند و این نشانه‌آشفته‌کاری طالع او بوده است.
- سوم، موضوع پایانی شامل ۴۳ بیت از بیت ۴۹۱۹ تا ۴۹۶۱ می‌شود. در این ابیات ضمن اشاره به مصطلحات نجومی و نام بردن از ستارگان و صور فلکی گوناگون، از موضوع پیشین خود اعراض می‌کند و از گفتن مطالب قبلی بازمی‌گردد و می‌گوید که هیچ‌یک از ستارگان (سیارات هفتگانه) قدرتی ندارند و کسی از آینده و سرنوشت خود مطلع نیست و به گونه‌ای از دانش نجوم برائت می‌جوید.

### بحث اصلی

در اینجا لازم است که موضوعات مطرح شده از مثنوی گل و نوروز با دقت تحلیل شود، تا ضمن نشان دادن قدرت شاعر در ظرائف ادبی و زبانی، حدود دانش شاعر در علم نجوم و احکام آن نمایانده شود؛ زیرا اینگونه اطلاع‌رسانی از تاریخ تولد در متون فارسی، با آنکه بی‌نظیر نیست، در نوع خود کم‌نظیر است.<sup>۲</sup>

۲. برای پرهیز از تکرار منابع، در ادامه مقاله اطلاعات مربوط به احکام و نجوم قدیم از مآخذ زیر اخذ شده است:  
بیرونی، ۱۳۶۲: ۹۰-۹۴، ۱۰۷-۱۱۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۲۹۸، ۳۳۱، ۳۵۸، ۳۵۸-۳۸۳، ۳۸۶-۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹؛ بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۷۲، ۵۴۸-۵۶۸؛ شهمردان‌بن ابی‌الخیر، ۱۳۸۲: ۲۰-۲۱، ۱۱۹، ۱۲۳، ۵۲۹-۵۸۷؛ دُنیسری، ۱۳۵۰: ۵۱-۶۰؛ جمالی یزدی، ۱۳۸۶: ۲۲۸، ۲۴۰؛ آملی، ۱۳۸۱: ۳/۳۷۴، ۴۴۸-۴۵۸؛ اذکابی، ۱۳۶۹: ۱۹۰-۲۰۲؛ مصفی، ۱۳۵۷.

## شرح ابیات بخش نخست

جوزهر را که عَقْدَةُ ذَنْبِ مَرِيخِ است در همان قوس بریده است. مَرِيخِ در دلو در حَضِيضِ است و پس از آن به حوت وارد می‌شود و حوت هم از ترس مَرِيخِ سنان‌کشِ شَغْبَنَاکِ کباب شده است.

اژدهای افلاک عبارت از جوزهر یا گوچهر است؛ اژدهایی فرضی که میان دو نقطه عقدۀ رأس و ذنب قرار دارد. عقده‌های رأس و ذنب دو نقطه است که سیاراتِ هفتگانه، به‌جز شمس، دایره منطقه البروج را در دو نقطه قطع می‌کنند و فاصله این دو نقطه، خطی فرضی است که به اژدها یا اژدهای فلک و جوزهر مشهور است (آملی، ۱۳۸۱: ۳/۳۷۳؛ بیرونی، ۱۳۶۲: ۱۲۲).

- در آن چشمه که ماهی رفته در تاب  
قضا دوش فَرَسِ بِنموده از آب

در آن وقت که صورت حوت غروب می‌کرد، صورت فلکی فرس اعظم از شرق در حال طلوع کردن بود.

- به چشم عقل دیده مرد کامل  
سرِ غول از سر شاخِ عوامل

مرد کامل (منجم) به طرف شمال طوری ایستاده و رصد می‌کند که از سمت شاخِ گاو یا ثور (عوامل: گاوهای کشاورزی؛ دهخدا، انوری) به صورت فلکی رأس الغول می‌نگرد.

- کشیش دیر دیرین، هندوی پیر  
چو رای هند کرده رای نخجیر  
بدان پیری برون افکنده شب‌دیز  
ریوده گوسفندِ تُرکِ خونریز

زحل، که فلک هفتم مدارِ اوست، مثل پادشاه هند (از آن جهت که زحل ستاره هندوستان است) تصمیم به شکار گرفته و با آنکه پیر فلک است، حَمَلِ (خانه مریخ) را ربوده، یعنی زحل به هبوط رفته است.

- شه قاضی القضاة هفت کشور  
به خَرگاہِ مَه از کاخِ دوپیکر  
به فالِ سعد درس آغاز کرده  
سرِ صندوق حکمت باز کرده  
سه سهمش از سهام افتاده در چنگ  
گشوده شست و برده آب خرچنگ

- شه خنجرکشِ پیروزه ایوان

چو زد زَرینِ عَلمِ بر کاخِ کیوان

به جَدی آورده رخ بر عزمِ نخجیر

نشانده در بُزِ کوهی سر تیر

شمس از حَضِيضِ خود، که قوس است، به طرف و بال خود، که دلو است، می‌رود و در جدی (خانه کیوان) قرار می‌گیرد.

- فلک تیر از کمان بیرون جهانده

شه و دستور بر یک قلّه رانده

عطارد در قوس (وبال تیر) است و شمس و قمر را به سوی جدی (وبال قمر) رانده است.

- در آن منزل دو کرکس آشیان‌ساز

به سوی عینِ رامی دیده‌ها باز

دو کرکس (نسرین، نسرِ طایر و نسرِ واقع) که در دو سمت کهکشان قرار گرفته‌اند، چشم به سوی چشمِ رامی (تیرانداز، قوس) گشوده‌اند. توضیح اینکه رامی (قوس) در انتهای کهکشان واقع است.

- هَزار آوایِ این پیروزه گلشن

که باشد برج شاهینش نشیمن

به نوبتگاهِ کیوان کرده آهنگ

زده در دلو چرخِ آبگون چنگ

زُهره، بلبلِ باغِ سبزِ آسمان، که خانه‌اش در برج میزان یا شاهین (اسدی، دهخدا، انوری) است، به خانه کیوان (جدی) رفته و در دلو مشغول چنگ‌نوازی است.

- فکنده چرخِ کُزرتارِ خود کام

به شادروانِ هر رمز تختِ بهرام،

سپهدارِ فلک، تُرکِ سنان‌کش

فتاده ماهی از سهمش در آتش،

به تیغ تیز چون شیرِ شَغْبَنَاکِ

زده دنبالِ اژدهای افلاک

مَرِيخِ (بهرام) به خانه هرمز (مشری) که قوس است نشسته و دُم

قاضی هفت آسمان که مشتری است، در برج دوپیکر (جوزا) در وبال بود، اکنون حرکت کرده و به خانه ماه، یعنی برج سرطان، آمده است که برای او شرف محسوب می شود. هر برج فلکی، سی درجه از دایره منطقه البروج را در بر می گیرد و بر اساس گفته خواجو، شامل شش سهم است و هر سهم برابر با پنج درجه است. بنابراین مشتری دقیقاً در سه سهم از سرطان، درجه پنزدهم از برج، در شرف خود قرار گرفته و بر آن تسلط یافته است.

- برید تیزرو برداشته راه به قصر تیر منشی برده بنگاه کشیده باده رخشنده از طاس به خوشه برفشانده جرعه از کاس برین مینوی مینافام زرکار چو آدم گشته گندم را خریدار

قمر، که قاصد تیزروست، به خانه عطارد، که منشی فلک است، وارد شده و نورافشانی می کند. برج سنبله یا خوشه، هم خانه و هم شرف عطارد است و منازل دوازدهم و سیزدهم قمر (صرفه و عوا) در خوشه یا سنبله است و قمر در حال پُر شدن و رسیدن به بدر است. خواستاری خوشه، شاعر را به یاد آدم انداخته است که خریدار گندم بود.

### شرح ابیات بخش دوم

- شب روز الف از مه شده کاف فکنده آهوی شب نافه از ناف رسیده ماه ذوالحجه به عشرين به بام آورده گردون، خشت زرین ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال شده پنجاه روز از ماه شوال

روز الف هفته، یکشنبه و کاف به حساب جمل برابر با بیست است. در شب یکشنبه که بیستم ماه بود و شب کاملاً سیاه جلوه می کرد، ماه ذوالحجه به روز بیستم رسیده بود و خورشید نزدیک به طلوع کردن بود. در این زمان، که پنجاه روز از ماه شوال می گذشت (۳۰ روز ذوالقعدة بعد از شوال، به علاوه ۲۰ روز

ذوالحجه) تقویم هجری قمری، سال ۶۸۹ را نشان می داد.

- وگر عقدت ز رومی می گشاید  
دو افزون بر هزار و ششصد آید

و اگر خواهان حساب از روی تقویم رومی یا اسکندری هستی، برابر با ۱۶۰۲ می شود.

- ورت خود یزدجردی می دهد دست  
یکی را طرح کن از ششصد و شست

و اگر به حساب تقویم یزدگردی ایرانیان می سنجی، عدد یک را از ۶۶۰ کم کن که برابر با ۶۵۹ یزدگردی است.

- و از زیج ملکشاهی سگالی  
شده هفده ز دی ماه جلالی

دو صد را ضبط کن و آنگه دوشش خواه  
که روشن گرددت سال ملکشاه

ز پیران پرس کین چندست و آن چون  
که از پیر آید این تاریخ بیرون

من از کتم عدم برداشتم راه  
سمنزار وجودم شد چراگاه

اگر بر مبنای تقویم جلالی ملکشاهی می اندیشی، برابر است با ۱۷ دی ماه از سال ۲۱۲ که من (خواجو) از نیستی به هستی آمدم و وجود دنیایی یافتیم.

بنابراین خواجو در این ابیات می گوید که او در شب یکشنبه ۲۰ ذوالحجه سال ۶۸۹ ه.ق، مطابق با ۱۷ دی ماه سال ۲۱۲ جلالی و برابر با ۱۶۰۲ رومی یا اسکندری و ۶۵۹ یزدگردی متولد شده است.

در تطبیق تقویمها، سال ۶۸۹ ه.ق برابر با ۶۶۹ ه.ش است (نبی، ۱۳۸۱: ۲۳۵) که ۲۱۲ سال از آغاز تقویم جلالی می گذرد. تقویم جلالی به دستور سلطان جلال الدین ملکشاه سلجوقی در سال ۴۵۷ ه.ش (سال جلوس بر تخت) و ۴۷۱ ه.ق آغاز شده است (همان: ۱۲۸؛ بیرشک، ۱۳۶۷: ۱۸۸، ۲۰۰). تقویم اسکندری در سال ۳۱۲ قبل از میلاد بنیاد نهاده شده (نبی، ۱۳۸۱: ۸۶) و بر اساس آن زمان تولد خواجو، ۱۲۹۰ م (همان: ۲۳۵) و ۱۶۰۲ اسکندری یا رومی است.

ضمن اعراض از گفته‌های قبلی خود، از علم نجوم و اطلاعات و احکام آن برائت می‌جوید و مانند نظامی در مخزن الاسرار<sup>۱</sup>، آرزو می‌کند که این ستارگان و افلاک در هم پیچیده شوند و تنها ذات خداوند باقی بماند. در سطور زیرین به اشارات کوتاه خواجه در این ابیات به اجمال پرداخته می‌شود:

- برو خواجهوز هیأت چند گویی  
شفا زین علم بی‌قانون چه جویی  
به‌کلی محو کن تحویل طالع  
منه دل بر اشاراتِ مَطالع  
بگردان روی از این گردنده دولاب  
که نتوان گشتن از این کوزه سیراب

ای خواجه از علم نجوم دست بردار. تا کی از آن سخن می‌گویی و چرا طلب درمان از این علم بی‌قانون می‌کنی؟ تغییر طالع را کاملاً محو کن و متوقع علائم مکان طلوع‌ها نباش. از این آسمان که چون دولاب می‌چرخد روی بگردان؛ چرا که از کوزه این دولاب کسی سیراب نمی‌شود.

در اینجا خواجه با رعایت صنعت مراعات نظیر، از سه کتاب ابوعلی سینا، یعنی شفا و قانون و اشارات و تنبیهات، و نیز کتاب مطالع الانوار سراج‌الدین ارموی در علم منطق از قرن هفتم (صفا، ۱۳۶۹: ۳-۲۴۳/۱) به گونه‌ای اطلاعات علمی خود در حوزه‌های دیگر علوم را هم یادآوری می‌کند.

- بیاسی‌ارگان را میل درکش  
ثوابت را به پای پیل درکش  
ز نسرین سپهری بال برکن  
ز طاووس فلک خلخال برکن

سیارگان هفتگانه را کور کن. ستارگان ثابت آسمان را از میان ببر. دو کرکس آسمانی (نسرطایر و نسر واقع) را از حرکت بازدار

۱. عجز فلک را به فلک وانمای عقدجهان را ز جهان واگشای  
...کرسی شش گوشه به هم درشکن منبر نه‌پایه به هم درفکن  
حقه مه بر گل این مهره زن سنگ زحل بر قلع زهره زن  
دانه کن این عقد شب افروز را پرشکن این مرغ شب و روز را  
از زمی این پشته گل بر تراش قالب یک خشت زمین گو مباحش  
گرد شب از جهت گردون بریز جبهه بیفت آخیه گو بر مخیر  
(نظامی، ۱۳۱۳: ۹)

اما نکته‌ای که در نقل تاریخ هجری و روزهای گفته‌شده قابل ملاحظه است، این است که اگر بر مبنای تقویم هجری قمری محاسبه شود، ۲۰ ذی‌حجه سال ۶۸۹ ق برابر است با یکشنبه ۱۱ دی ماه ۶۶۹ ش، نه ۱۷ دی ماه (www.bahesab.ir) یا ۱۱ دی ماه ۶۶۸ (بیرشک، ۱۳۶۷: ۸۲، ۱۴۷) و بالعکس اگر ۱۷ دی ماه سال ۶۶۹ ش تطبیق شود، برابر خواهد بود با شنبه ۲۶ ذی‌حجه سال ۶۸۹ ق، نه ۲۰ ذی‌حجه. در تطبیق روزهای هفته نیز شنبه برای ۱۷ دی ماه ۶۶۹ ش و یکشنبه برای ۲۰ ذی‌حجه سال ۶۸۹ ق به دست می‌آید، که با گفته خواجه اختلاف پیدا می‌کند. البته درباره گزینش شنبه یا یکشنبه، می‌توان گفت که منظور از «شبِ روزِ الف» یعنی شبِ شنبه‌ای که به یکشنبه می‌انجامد، و این شاید بهترین امکان تطابق این دو روز باشد. مرحوم بیرشک معتقد است در تطبیق گاه‌شماری خورشیدی با گاه‌شماری قمری و به عکس، امکان یک روز اختلاف منتفی نیست (همان: حاشیه ۵۵).

- بُز کوهی در آن دم بر کمر بود  
شه‌نشاہ فلک زرین سپر بود  
زحل کو بود طالع را خداوند  
به برج برّه بود افتاده در بند

مطلب این دو بیت پیشتر در دو بیت آغازین بخش اول آمده بود، که جدی در حال طلوع کردن و شمس در جدی به حضيض افتاده بود و زحل نیز در حمل قرار داشت، که هبوط آن محسوب می‌شود؛ یعنی شمس در حضيض و زحل در هبوط بودند.

- پدر «محمود» کرد آن لحظه نامم  
ولی من خود نمی‌دانم کدامم...

در هفت بیت پس از این از بخش دوم، اشاره به نام خود «محمود» می‌کند که با توجه به اوضاع ستارگان و افلاک، به «نامحمود» بیشتر شباهت دارد تا «محمود». او می‌گوید:

- ز چرخ است اینچنین آشفته کارم  
چرا کاری چنین آشفته دارم؟

### شرح ابیات بخش سوم

ابیات این قسمت از دو بخش پیشین بیشتر است و خواجه

و پیرایه پای خورشید را از جلوه بینداز.

می توان از این ورطه خود را خلاص داد؟

- چه بینی نقش این گردنده پرگار  
کز و یک نقطه نتوان دید بر کار  
مگواز پنج و شش گریار مایی  
که شش پنچی بود عین دغایی

- بنه بر آتش خور عود ناهید  
بگیر از چنگ گردون جام خورشید  
سر و دنبال این طیاره بفکن  
کلاه از تارک سیاره بفکن

از این فلک که چون پرگار گردنده است چه نقشی می توان دید؟ چرا که یک نقطه آن بر کار نیست. از پنج حس و شش جهت سخن نگو، زیرا ناخالصی چون سکه شش پنج بودن، عین تقلب است.

ساز ناهید را که عودنواز فلک است در آتش خورشید بیفکن و جام درخشان خورشید را از دست فلک بگیر. سر و دم این پرنده آسمان را قطع کن و این سیاره را خوار و خفیف گردان.

- حدیث انجم و قصر زبرجد  
بر صاحب دلان گوز است و گنبد  
نه در طبع فلک بینی درنگی  
نه در کف الخضیب هست رنگی

- بشوی از نه پدر دست ای برادر  
مبّر نام جهاز چار مادر  
سه دختر بر فراز نعش بگذار  
وگر خواهی به قطب چرخ بسپار

مسأله ستارگان و قصر زبرجد آسمان از نظر اهل دل، مانند گردو بر گنبد، بی ثبات است؛ نه در سرشت فلک درنگ و توقفی می بینی و نه در ستاره کف الخضیب (کف دست حنابسته) در صورت فلکی شمالی ذات الکرسی رنگی می توان دید.

خواجوبا ملاحظه مراعات نظیر میان پدر، برادر، مادر و دختر و نیز اعداد نه، چهار، سه، و نعش، قطب و چرخ می گوید که از آبای علوی و نه فلک دست بردار و از جهاز امهات سفلی و ارکان اربعه نام مبر. ستارگان سه گانه بنات را در بالای ستارگان چهارگانه نعش در صورت شمالی بنات النعش اکبر رها کن و یا به ستاره قطبی آسمان که در انتهای بنات النعش اصغر (دب اصغر) است بسپار.

- اگر قطب است مغرور ثبات است  
وگر نعش است مشغول بنات است

- سر غول سپهر از دوش بنداز  
روان شیر چرخ از تن پرداز

ستاره قطبی در دب اصغر از اینکه نقطه ثابت و بی تغییر در آسمان است به خود مغرور شده و ستارگان چهارگانه نعش همواره (در بنات النعش یا دب اکبر) به دنبال سه گانه های بنات هستند.

صورت شمالی رأس الغول را از دوش فلک بینداز و جان شیر (اسد) فلک را بگیر.

- قمر کو بر لب دریای اخضر  
شود هر مه چو ماهیگیری از زر  
به خرچنگی که دارد چند نازد  
گاهی آماسد و گاهی گدازد

- چرا گه در حضيضی گاه در اوج  
برون بر زورق و ایمن شو از موج  
درین کشتی نشاید جان سپردن  
ولی جان کی توان زین ورطه بردن؟

قمر (ماه) که در کنار دریای سبز آسمان هر ماه به ماهیگیری مشغول است، چرا به خرچنگی که گرفته می نازد (خانه قمر، سرطان است)؟ در حالی که گاهی ورم می کند و گاهی لاغر می شود، یعنی نقصان دارد.

حضيض و اوج، دو نقطه قوت و ضعف سیارات هفتگانه است، پس خود را بدان وابسته نکن و کشتی خود را از موج این دانش موهوم بیرون آور تا به امنیت برسی. در کشتی یا صورت فلکی جنوبی سفینه نباید جان سپرد، ولی چگونه

جنگجوی آسمان پنجم، مریخ (بهرام) که میدان جنگ ستارگان را ترتیب می‌دهد، کار او دائماً آن است که در ویرانه‌ها در کمین عقرب و یا گوسفند است (اشاره به آنکه خانه مریخ، دو صورت فلکی عقرب و حمل (گوسفند) است).

- حکیم فیلسوف دانش‌اندوز  
کزو گیرد سعادت فال پیروز  
قضا خواند به نامش سعد اکبر  
ولی ماهی فروش است و کمانگر

مشری (برجیس) که فیلسوف فلک و موجب رونق دانش است، و سعادت، فال خوشبختی را از او می‌گیرد و قضای الهی او را به نام سعد اکبر می‌خواند، در حقیقت ماهی فروش و کمانگر است؛ زیرا دو خانه مشتری عبارت است از صورت فلکی حوت (ماهی) و قوس (کمان).

- زحل کوهست پیری سالخورده  
تصانیف نحوست بحث کرده  
اگر سرباتک هندی زبان است  
نه آخر دلودوزی سرشبان است؟

زحل (کیوان) که پیر سالخورده فلک است و به سبب نحس اکبر بودن خود، کتاب‌های نحوست را مورد بحث قرار داده، اگر خود را «سرباتک» هندی زبان هم بداند (سرباتک نام یکی از حکام سیستان) به خاطر آنکه ستاره سرزمین هند زحل است، کار او در نهایت دلودوزی و سرشبان است؛ چراکه دوخانه زحل برج‌های جدی (بزغاله) و دلو است.

- مزن خواجگو صفیر از بام این کاخ  
چو بلبل تا به کی خوانی بر این شاخ...  
خدای است آنکه ذاتش را فنا نیست  
خداوندیش را چون و چرا نیست

خواجگو در دوازده بیت پایانی از این بخش، نتیجه می‌گیرد که هر نقشی که از گنبد آسمان بیرون است، هیچ کس طلسم آن را نمی‌داند چیست. در بیغوله دنیا نمی‌توان خوابید و از آبدان آن آب نمی‌توان نوشید. او به خود می‌گوید در این دنیای خاکی که به دهلیز خرپشت می‌ماند، توقف نکن که بسیار کسان را

- وگرچه منشی سلطان انجم  
به گندم می‌کشندش جو ز گندم  
چو فلسی سرخ بیند در برابر  
شود سوزنده چون گندم بر آذر

منشی خورشید در آسمان، عطارد (تیر) است و در گردون جو را از گندم جدا می‌کند (اشاره است به اینکه خانه عطارد در برج فلکی خوشه یا سنبله است) همین که سگه سرخی در برابر خود ببیند، همچون گندم بر آتش می‌سوزد.

- نواساز سپهر ارغنون پشت  
چرا پیوسته دارد چنگ در مشت  
که کارش پیش ارباب معانی  
ترازوداری است و گاوبانی

زهره یا ناهید که مطرب آسمانی و پشت خمیده است، چرا چنگ در دست دارد؟ در حالی که از نظر اهل معنی، کار اصلی او ترازوداری و گاوبانی است. اشاره به اینکه ناهید دارای دو خانه است: برج‌های میزان (ترازو) و ثور (گاو).

- شه پیروزه تخت آتشین تاج  
که گیرد از خواقین فلک باج  
گراز روی شرف صاحبقرانی است  
چوروشن بازدانی شیربانی است

خورشید آتشین تاج که بر تخت فیروزه‌رنگ آسمان نشسته و از پادشاهان فلک باج می‌گیرد، هرچند از روی شرف صاحبقران است - یعنی برج شرف شمس، صورت فلکی حمل است که دو شاخ (قرن) دارد - اما اگر دقت کنی می‌بینی که کار اصلی او شیربانی است (از آنجا که خانه شمس، برج اسد (شیر) است).

- امیر ترکتاز قصر پنجم  
که آراید صف میدان انجم  
کند پیوسته بر ویران حصاری  
کمین بر عقربی یادنبه‌داری

۱. متن: جوزو گندم.  
۲. متن: گون.

- البهادر. به كوشش محمدتقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. تهران: بنياد فرهنگ ايران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲). لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.
- شهردان‌بن ابی‌الخیر رازی (۱۳۸۲). روضة المنجمين. تصحيح جليل اخوان زنجانی. تهران: ميراث مکتوب.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹). تاريخ ادبيات در ايران. تهران: فردوس.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۵۷). فرهنگ اصطلاحات نجومی. تبریز: انتشارات مؤسسه تاريخ و فرهنگ ايران.
- نبئی، ابوالفضل (۱۳۸۱). گاهشماری در تاريخ. تهران: انتشارات سمت.
- نظامی گنجوی (۱۳۱۳). مخزن الاسرار. تصحيح وحید دستگردی. تهران: مطبعة ارمغان.

چون خر در گیل فروبرده است؛ پس بار خود را از دوش و دل بینداز و پشت این شتر (لوک) یعنی جهان‌گذران را از بار خود خالی کن. تا کی اوراق افلاک را مطالعه می‌کنی و قصد سبقت گرفتن بر فرشتگان را داری که اگر فلک بگویی، او مفلوک راه است و اگر به جست‌وجوی ملک هستی، از بندگان خدا هستند. چرا از این عبارت، یعنی واجب بودن تعمیر این عماری، عبرت نمی‌گیری؟ از شادروان ماه، خانه قمر که برج سرطان است، تا برج حوت که شرف زهره و یکی از خانه‌های مشتری است، کسی را که نام شاهی برایش مسلم شد بالاخره نام خود را از این کتاب می‌اندازد، اوراق افلاک را درمی‌شکند و قلم بر زمین می‌گذارد. هر کس که آرزوی در دل داشت از این دنیا با ناکامی به سفر آخرت رفت و در نهایت:

خدای است آنکه ذاتش را فنا نیست  
خداوندیش را چون و چرا نیست

#### منابع

- آملی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). نفائس الفنون فی عرایس العیون. به تصحيح میرزا ابوالحسن شعرانی. تهران: انتشارات اسلامیه.
- اذکایی، پرویز (۱۳۶۹). چاهه ستاره‌شناسی یا اخترچاهه فخر گرگانی. کلک، ش ۸: ۱۹۰-۲۰۲.
- اسدی طوسی (۱۳۷۹). خلاصه لغت فرس. به كوشش علی اشرف صادقی. ضمیمه شماره ۹ نامه فرهنگستان.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
- بیرشک، احمد (۱۳۶۷). گاهنامه تطبیقی سه‌هزارساله. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۲). التفهیم لأوائل صناعة التنجیم. تصحيح جلال‌الدین همایی. تهران: انتشارات بابک.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۶). آثار الباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- جمالی یزدی، ابوبکر (۱۳۸۶). فرخنامه. به كوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- خواججوی کرمانی (۱۳۷۰). خمسة خواججوی کرمانی. به تصحيح سعید نیاز کرمانی. کرمان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان.
- دنیسری، شمس‌الدین محمد (۱۳۵۰). نوادر التبادر لتحفة

